

نشریه علمی - پژوهشی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال هشتم، شماره سی‌ام، تابستان ۱۳۹۵، ص ۱۵۲-۱۳۷

پندگریزی، خلاف آمد عادت سعدی

دکتر محبوبه مسلمی زاده^۱

چکیده

پند و اندرز به هر شکل و غرضی، جریان اندیشه آدمی را برای بهبود وضع زندگی و رسیدن به نیک‌بختی نشان می‌دهد. سعدی بزرگ‌ترین شاعر اخلاقی و تربیتی ایران است که وعظش لطیف، دل‌انگیز، استوار و متقن و اندرزهایش چونان سرمشق زندگانی در دوران بعد از او نیز به کار رفته‌است. مسأله مطرح در این مقاله این است که برخی غزل‌های سعدی به خلاف قیاس دیگر آثاری که او را به تعلیم و تجربه نام‌آور ساخته، محتوای پندگریزی دارد. در این غزل‌ها وی به جای پند و اندرز دادن مخاطب، خود از آن دوری کرده، از ناصح و مشفق تقاضا می‌کند که دیگر او را پند ندهند زیرا گرفتار درد بی‌درمان جنون عشق است که با آب عقل به یک جوی نرود و نصیحت را که خود از آبشخور عقل مایه می‌گیرد، نرسد که بر او کارگر افتد. روش این تحقیق مطالعه غزل‌های سعدی در کلیات او و تحلیل غزل‌ها از منظر پندناپذیری است؛ به‌ویژه آن جا که پای عشق در میان باشد. دستاورد مقاله حاضر استخراج و تحلیل نمونه ابیاتی است

؛ استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ایذه m.moslemi@izehiau.ac.ir

تاریخ پذیرش ۹۵/۳/۳۰

تاریخ وصول ۹۴/۱۲/۳

که در آن‌ها سعدی در راستای اخلاق بر پایه عشق و دوستی، به صراحت از هرگونه خردورزی و نصیحت‌پذیری و پندشنوی روی‌گردان است.

واژه‌های کلیدی

سعدی شیرازی، غزلیات، پندگریزی، نصیحت‌گری

مقدمه

پند و اندرز یکی از مقوله‌های اخلاق است. اخلاق در کنار دو موضوع دیگر یعنی تدبیر منزل و سیاست مدن، از موضوعات حکمت عملی است و هدف از آن توجه دادن مخاطب به رفتار پسندیده است و همین امر است که پند و اندرز را به اخلاق می‌پیوندد.

متون و ادبیات اندرزی، یعنی ادبیاتی که شامل دستورها و پندهایی درباره رفتار و کردار به‌هنگار آدمیان در دین‌ورزی، زندگی روزانه، کشورداری و مانند آن‌هاست، در میان ملت‌های جهان سابقه‌ای دیرین دارد و از جمله بخش گسترده‌ای از ادبیات و متون بازمانده میانه (پهلوی) به همین دستورها و پندهای اخلاقی و حکمی اختصاص یافته است.

تا اوایل سده پنجم هجری که هنوز فرهنگ ایرانی پیش از اسلام نافذ و جاری بود، همه اندرزها ترجمه شده یا نشده از اصل پهلوی، در ترغیب افراد به فراگیری آداب و رسوم زندگی اجتماعی، کردار و گفتار نیک، سخت‌کوشی و پرهیز از تنبلی، دوری از دروغ‌گویی و بیدادگری، راست‌گویی و درست‌کرداری و در کل آراستن خود به نیکی و پاکی، دانش و کارآزمودگی بوده‌است. از حدود سده پنجم هجری که در جامعه ایرانی آموزه‌های اسلامی نفوذ و گسترش بیشتری یافت و آشنایی با زبان عربی بسیار گسترده‌تر شد، فرهنگ ایرانی وارد مرحله جدیدی گشت که می‌توان آن را به دو دوره تقسیم کرد: دوره اول تا آخر سده نهم هجری که مذهب تسنن مذهب رسمی و حاکم

بود و دوره دوم از سده دهم هجری که تشیع به صورت مذهب رسمی و حاکم ایران در آمد (ر.ک. انوشه، ۱۳۷۶: ۱۸۸-۱۶۶).

ادبیات تعلیمی با آثار سعدی به اوج خود می‌رسد. ترتیب منظومه‌هایی که منحصرراً موقوف بر تربیت و اندرزهای اخلاقی به قصد اصلاح و ارشاد طبقات مختلف اجتماع باشد، در حقیقت از سعدی آغاز شده‌است و او بزرگ‌ترین شاعری است که از عهده چنین کار مهمی برآمده‌است تا آن جا که باید گفت وی بزرگ‌ترین شاعر اخلاقی و تربیتی ایران است که از طبع و قِاد و اطلاعات وسیع خود به نوعی بارز برای سرودن اشعار متقنی در این راه استفاده کرد. سعدی در بوستان خود مسائل اخلاقی و اجتماعی و تربیتی را با نظم و ترتیبی خاص تحت عناوین مختلف و با ایراد امثال و حکایات دل‌چسب ذکر کرده‌است و با آن که ورود در این گونه مطالب از لطف شعر می‌کاهد، کلام او در سراسر بوستان و یا هر جای دیگر از دیوانش که لب به وعظ می‌گشاید، لطیف و دل‌انگیز و در همان حال استوار و متقن است. به همین سبب و نیز به علت آن که اندیشه و گفتار سعدی در مسائل اخلاقی و اجتماعی بر اساس تعلیماتی نهاده شده که در شش قرن اول هجری از راه آمیزش فرهنگ اسلامی و ایرانی حاصل شده و در قرن‌های بعد بدون تغییرات عمده باقی مانده است، اندرزهای این شاعر بلندپایه به صورت سرمشق زندگانی در دوران بعد از او نزد طبقات مختلف به کار رفته و بسیاری از سخنان وی خاصه از گلستان و بوستان چون ضرب‌المثل‌هایی در میان ایرانیان رایج گردیده‌است. سعدی در مثنوی مشهورش بوستان و در گلستان که گنجینه‌ای از پندهای اخلاقی، آموزشی و سیاسی است و در قصیده‌های خود، درباره همه جنبه‌های زندگی خصوصی و اجتماعی اندرزهایی می‌دهد که هنوز هم آوازه دارند.

سعدی گوینده‌ای است که زبان فصیح و بیان معجز‌آسای خود را تنها وقف مدح و یا بیان احساسات عاشقانه و امثال آن نکرد بلکه بیشتر آن را به خدمت ابنای نوع بشر

گماشت و در راه سعادت آدمی زادگان و موعظه آنان و علی‌الخصوص راهنمایی گمراهان به راه راست به کار برد. وی سخن گرم و لطیف خود را در نظم و نثر اخلاقی و اجتماعی همراه با امثال و حکایات دلپذیر بیان کرد و در آن تنها از نصایح خشک و مواعظ ملال‌انگیز استفاده نکرد (ر.ک. صفا، ۱۳۸۶: ۳/۳۳۳-۳۳۲ و ۶۱۰). سعدی علاوه بر گلستان و بوستان، بخشی از کلیات خود را نیز به مواعظ اختصاص داده‌است؛ همچنین در قصیده‌ها و غزل‌های عربی و فارسی، قطعه‌ها و رباعی‌ها، مثنوی‌ها و مفردات او نیز پند و اندرز نمود گسترده‌ای یافته چنان‌که تردیدی در اندرزجویی و اندرزجویی سعدی به جای نمی‌گذارد. از میان رساله‌های نثر او نیز کتاب نصیحه‌الملوک، تاج تعلیم و نصیحت‌گری را سر سعدی می‌نهد.

مقام سعدی در پند و نصیحت بسیار رفیع است؛ زیرا اولاً عمری دراز کرد و گرم و سرد روزگار را بسیار دید و ثانیاً در حدود سی سال یا بیشتر عمر را در بلاد آسیای صغیر (و شاید هم در هند) مسافرت کرد و با ملل و مذاهب و اقوام مختلف آشنا شد و از هر خرمن تجربه‌ای، خوشه‌ای چید. پس جا دارد که برای او مقامی خاص قائل شویم و پندهای او را با دقتی مخصوص گوش داریم زیرا:

که سعدی هر چه گوید پند باشد حریص پند دولتمند باشد
(سعدی، ۱۳۸۴: ۱۰۰۹)

بی‌تردید او حق دارد وقتی که می‌گوید:

ز نهار پند من پدران است گوش گیر بیگانگی موز که در دین برادری
(همان: ۸۸۳)

کلید گنج سعادت نصیحت سعدی است اگر قبول کنی گوی بردی از میدان
(همان: ۸۶۴)

سعدی از بزرگ‌ترین سخنوران ایران و جهان و شناخته‌خاص و عام است که ذکر

جمیل او چنان در افواه افتاده که هرگونه تعریف و تمجید و مبالغه در مقامش اطناب و تصدیق است. سخن وی هم چنان در طی قرون و ایام، میزان موزون فصاحت و بلاغت است. دقت و ژرف‌اندیشی او در علوم مختلف و شیوه زندگانی و سفرها و تجربه‌هایش، وی را فرزانه‌ای فرهیخته و آموزگاری برجسته در اخلاق و تربیت بار آورده به گونه‌ای که بهجت و مسرت روح اخلاق‌مدار و عبرت‌آموزش در تک تک اوراق گلستان و بوستان دمیده شده و هر مخاطبی را بهره‌مند می‌سازد.

آن چه نگارنده را به تحقیق واداشته، وادی عشق سعدی است که در میانه آن، نام و ننگ و وصف و وعظ و منبر، همه را یک سو می‌نهد و نصیحت هیچ ناصحی را بر نمی‌تابد زیرا معتقد است پند خردمند به کار عاشق دیوانه سرمست نمی‌آید.

نمی‌رود که کمندش همی‌برد مشتاق چه جای پند نصیحت‌کنان بیهده گوست؟

(سعدی، ۱۳۸۴: ۸۶)

وی که در واقع از بانیان نصایح و مواعظ شعری است، اذعان می‌دارد که:

نصیحت داروی تلخ است و باید که با جلاب در حلقه چکانند

چنین سقمونیای شکرآلود ز داروخانه سعدی ستانند

(همان: ۹۳۱)

با تمام گزندگی و تلخی زبان نصیحت و با این که سعدی همه ساله پند مردم می‌دهد و خود گوش نمی‌کند اما وجدان آموزگار و باتجربه او، آنی از این مهم فراغت نمی‌یابد و می‌کوشد هم‌چون مصلحی مُشرف به اوضاع روزگار، مردمان را از دانسته‌های خود بهره‌ای برساند، چنان که شهرت جهانی او و نیز فصاحت و بلاغت او در امر معلمی اخلاق است. اما در مواضعی از اشعارش به‌ویژه در غزل‌ها، محتوای آموزه‌ها و گفتار او به خلاف آمد عادت، دگرگون می‌شود به گونه‌ای که سعدی پندگوی بوستان و گلستان و مواعظ تبدیل می‌شود به سعدی پندگریز متحیر در وادی عشق! که

نصیحت هیچ ناصحی او را از طریقی که برگرفته برنمی‌گرداند. اهمیت تحقیق حاضر در همین تضاد و تناقض در پنددهی و پندگریزی اوست، تضاد و تناقض در طبیعت دوگانه دنیایی که او در طریق کمال و استکمال می‌پوید.

هدف این مقاله تبیین عزم جزم سعدی در راهی است که برای رسیدن به کمال پیش گرفته و روشنگری این امر که او به مقتضای حال، آن جا که صلاح دانسته، از یک سو در آثار تربیتی خود تجربه‌هایش را به اشتراک گذاشته و با پند و اندرز سعی در بهبود و اصلاح اوضاع مردم دارد و از سوی دیگر به‌ویژه در غزل عاشقانه- عارفانه خود برای رسیدن به کمال، از پندگویی و پندشوی کناره گرفته، هرگونه صلاحی را نادیده انگاشته است. اما لحظه‌ای از اخلاق روگردان نشده است و پیوسته تأکید دارد که در هر زمینه اندرزگو و اندرزجوست.

پیشینه تحقیق

قلمرو این تحقیق صرفاً غزلیات سعدی است. پژوهش درباره سعدی و آثار و مکتب و کلام و زبان و هنر او فراوان است. در خصوص پند و موعظه سعدی نیز مقالات و پژوهش‌هایی انجام گرفته که به شرح زیر است:

مقاله «پندآموزی سعدی در تربیت دینی و ادب اجتماعی» نوشته محمد شریف چوهدری (پاییز ۱۳۷۵) که بیان می‌دارد چگونه سعدی با ذکر حکایات و اشعاری در قالب پند و اندرز، تربیت دینی و اجتماعی را به مخاطب خود تلقین می‌کند. «دو خورشید در یک آسمان: سنجش اندرزهای فردوسی در شاهنامه و سعدی در بوستان» نگاشته محمد علی گذشتی و حمیدرضا اردستانی رستمی (پاییز ۱۳۸۹) که اندرزهای فردوسی در شاهنامه و سعدی در بوستان را مقایسه کرده، وجوه تشابه آن‌ها را برشمرده است. «پند و اندرز در کلیات سعدی» عنوان پایان‌نامه کارشناسی ارشد حمیدرضا پور

رشنو (۱۳۷۸) است که روش پندگویی سعدی در کلیات و تفاوت آن‌ها و تناقض‌ها و تکرارها را در پندهای وی و همچنین جنبه‌های اجتماعی، ادبی و اعتقادی آن‌ها را بررسی کرده است. میر جلال الدین کزازی نیز مقاله «مرز اندرز در چامه‌های سعدی» را در اردیبهشت ۱۳۹۱ مرقوم کرده است. مقاله دیگر با عنوان «نگاه پندآموز سعدی به کلام پندآمیز فردوسی» (پاییز ۱۳۸۹) نوشته محمد علی اسلامی ندوشن و فاطمه عسکری رابری درباره شباهت‌های دیدگاهی فردوسی و سعدی در پند و نصیحت است. مواردی که در پیشینه تحقیق ذکر شد، صرفاً بر شیوه‌ها و موضوع‌های پند و اندرز در آثار سعدی متمرکز شده، یا به حوزه مقایسه نصیحت سعدی و فردوسی و دیدگاه‌های ایشان محدود می‌شوند و حتی اشاره‌ای گذرا به موضوع مقاله پیش رو یعنی پندگریزی سعدی ندارند و همین مسأله است که نگارنده را بر آن داشت تا به این جنبه از شعر سعدی بپردازد. در این مقاله ابیاتی از سعدی در چهار زمینه تحلیل شده است: ۱- سعدی و درمان‌ناپذیری درد عشق به داروی پند. ۲- منع پیر و فقیه و دوست و دشمن از نصیحت‌گری. ۳- تظاهر به پندپذیری و گریز نهانی. ۴- دعوت به پندناپذیری.

۱- سعدی و درمان‌ناپذیری درد عشق به داروی پند

سعدی استاد و سرمشق تقلیدناپذیر غزل عاشقانه در شعر دری و ممتازترین شاعر تحقیقی و تعلیمی عرفانی در تمام دوره‌های شعر فارسی است. در غزل‌هایش انسان صدای قلب پر احساس شاعر را آشکارا درک می‌کند. عشق که بن‌مایه این غزل‌هاست تجربه حیات اوست؛ تجربه روزهای افتد و دانی. با آن‌که اکثر این غزل‌ها رنگ عاشقانه دارد و رندی و سستی و خرابات را در مفهوم ظاهری این الفاظ تصویر می‌کند، بسیاری از آن‌ها نیز از چاشنی عرفان خالی نیست. عاشقانه‌هایش از ذوق و نکته‌دانی و شرم و پاک‌دامنی لبریز است. این که عشق در کلام او از عشق به انسان و انسانیت فراتر

می‌رود و به تمام کائنات تسری پیدا می‌کند و سرانجام به عشق الهی منجر می‌گردد، نشان می‌دهد که شیخ عشق را نه یک تجلی غریزه در دوران جوانی بلکه یک مسیر کمال و تکامل در تمام مدارج زندگانی تلقی می‌کند. از این روست که در وجود او معلّم اخلاق از این که با شاعری عاشق‌پیشه هم‌خانه است، احساس خرسندی می‌کند (ر.ک. زرین‌کوب، ۱۳۷۹: ۱۱۲-۱۱۶).

سعدی متدین و متعصب، سراپا مهر و محبت، رأفت و انصاف و مروّت، انسان دوست و دل‌سوز است. سراپای وجود او را چنان با عشق و محبت سرشته‌اند که با همه اخلاقیات او برابری می‌کند. آن‌جا که عشق به میان می‌آید شوری دیگر می‌یابد. درد عشق سعدی دردی است که آن را هیچ طیب نیست پس ناله عاشق دردمند عجیب نمی‌نماید اما سخن ناصح و پند ادیب هم بر او کارگر نیست زیرا آن را که مجنون عشق باشد، هر چه بیشتر پند دهند نمی‌پذیرد بلکه بیشتر به عشق تمسک جوید:

به هر طریق که باشد نصیحتش مکنید که او به قول نصیحت‌کنان بتر می‌گشت

(سعدی، ۱۳۸۴: ۵۰۶)

دل عاشق چون سر به بیابان عشق گذارد، دیگر چشم بر راه ندارد و سری که سرمست از صراحی عشق گردید، گوش هوش به پند نمی‌گمارد و هر سرزنش را به جان پذیرا می‌شود:

دیوانه‌گرش پند دهی کار نبندد در بند نهی سلسله در هم گسلاند

(همان: ۵۴۵)

راه رسیدن به محبوب و قلمرو درویشی و فقر و فنا درد عشق است که انسان را از وجود عاریتی تهی می‌کند و از کام خودخواهی و خودپرستی رها کرده، از زندان تعینات و تقیداتی که وجود حقیقی و الهی او را احاطه کرده است، آزاد می‌کند. «در رابطه عاشقانه سخن از افتادگی و افتقار و اظهار درویشی عاشق در برابر معشوق است

که این خود یکی از بهترین نمادهای زندگی بر پایه اخلاق تواند بود. اگر از این زاویه به شعر عاشقانه فارسی و به ویژه غزل سعدی نگاه کنیم، همه آن احترام و ارادت عاشق به معشوق و با حرکات و عادات و آداب او که گاهی نیاز به تحمل و مرارت خاصی دارد، کنار آمدن چیزی جز توجه به کارکردهای صحیح و بایسته اخلاقی نیست» (مدرس‌زاده و صفوی، ۱۳۹۰: ۱۳۶).

بی‌خیرانی که او را به صبر نصیحت می‌کنند، نمی‌دانند دردی که دامن‌گیر سعدی شده، به صبر درمان نمی‌شود زیرا آن‌که پند می‌شنود و آن‌که درمان می‌پذیرد، عاشق نیست زیرا عشق را هیچ درمان نیست و اگر عاشق باشد صادق نیست:

نصیحت می‌کنندم سردگویان که برگرد از غمش بی روی زردی
نمی‌دانند کز بیمار عشقت حرارت باز نشیند به سردی
(سعدی، ۱۳۸۴: ۷۰۴)

هرگز جماعتی که شنیدند سرّ عشق نشنیده‌ام که باز نصیحت شنیده‌اند
(همان: ۵۴۹)

و پیوسته بر نصیحت‌گران نکوگوی می‌خروشد که خاموش باشند زیرا گوش او مشحون از بانگ رود و آوای سرود است و فضایی برای نصیحت به جای نمانده است. سعدی نه فقط نصیحت دوست که پند دشمن را نیز منفعتی نمی‌یابد و حتی دل بدین خوش دارد که قفای معشوق ستم‌کار خویش ببیند اما حاضر نیست پند بشنود.

اگر مراد نصیحت‌کنان ما این است که ترک دوست بگویم، تصویری است محال
(همان: ۶۱۰)

۲- منع پیر و فقیه و دوست و دشمن از نصیحت‌گری

«پندگویی و پندآزمایی از صفات بزرگ بشر است. بدیهی است که بزرگ‌ترین این پندگویان پیامبرانند که اصول مواعظ و احکام خود را از عالم علوی با الهام اخذ

می‌کند. سعدی اهل منبر و وعظ و خطابه بوده است چنان‌که گلستان و بوستان و بسیاری از قصاید و غزلیات او بهترین مواضع به شمار می‌روند» (شریف چوهدری، ۱۳۷۵: ۵۸-۵۷). اما آن‌جا که خود به هیأت عاشق در می‌آید، حاضر نیست پای منبر وعظ و خطابه ناصحان و حکما بنشیند و پند بشنود زیرا که پندپذیری را مستلزم هوشیاری و حضور عقل می‌داند حال آن‌که از نظر او عقل در این وادی پای‌بندی بیش نیست.

تقابل عشق و عقل یکی از مباحث مهم میان عرفا و حکماست. عقل مصلحت‌اندیش است و حساب‌گر اما عشق مصلحت‌اندیشی و سوداگری نمی‌شناسد و چنان محبت دلدار عاشق را به خود مشغول داشته که پند هوشمندان و اندرز حکیمان در او اثر نمی‌کند. سری که عشق در آن به جولان درآید، نه عقل در آن قرار خواهد یافت و نه پند خواهد پذیرفت زیرا پند و نصیحت حاصل نگاه حکیمانه است و از خاستگاه عقل نشأت می‌یابد؛ سعدی هم که در عرصه پرشور عشق گنجایشی برای اندرز حکیمان و پارسایان نمی‌بیند، به عالم شهر پیغام می‌فرستد که وعظ نگوید که شنیداری ندارد و به پارسا نیز سفارش می‌کند که او را توبه ندهد که باز بشکند:

نماند در سر سعدی ز بانگ رود و سرود مجال آن که دگر پند پارسا گنجد

(سعدی، ۱۳۸۴: ۵۱۸)

غزل‌های سعدی سراسر شور و وجد و حال است. وی در غزل‌هایش از تعلیم و پند و اندرزی آشکارا در بوستان و گلستان بر زبان می‌راند، دست می‌کشد و با همان شور و حال، طریق روحانی خود را ترسیم می‌کند. در غزل عشق را دست‌مایه‌ای می‌سازد برای وصول به حق و مانعی که او را از عشق بر حذر دارد بر نمی‌تابد و به طریق رندی و قلندری گوید:

من از آن گذشتم ای یار که بشنوم نصیحت برو ای فقیه و با ما مفروش پارسایی

(همان: ۶۸۹)

سعدی اذعان دارد که حتی پیش از آن که کار عشق او به جنون بینجامد، از پند معرفت سر باز می‌زد زیرا از همان آغاز عشق، هوش و گوشه‌برایش نمانده بود تا پند هوشمندان را به کار بندد و در این راه نیز هیچ‌گاه پروای دشمن‌کامی به دل راه نداد:

بلای عشق تو بر من چنان اثر کرده است که پند عالم و عابد نمی‌کند اثرم
(سعدی، ۱۳۸۴: ۶۲۹)

او که در طریق عشق عنان از کف داده، شب تا سحر آرام نمی‌یابد و اندرز کسی هم نمی‌شنود و تنها چیزی که او را بی‌اراده خود به پیش می‌برد، پیر و مراد عشق است و نصیحت نیکوخواهان در این راه، به کار بی‌ثمری چون خشت زدن بر دریا می‌ماند:

نیکخواها در آتشم بگذار وین نصیحت مکن که بگذارش
(همان: ۵۹۷)

«پرستش جمال و عشق صورت، آدمی را به کمال معنی می‌رساند که چون معنی جز در صورت نتوان دید و جمال ظاهر آینه‌دار طلعت غیب است، پس ما که خود در قید صورت و گرفتار صوریم به معنی مجرد عشق نتوانیم داشت» (شیخ روزبهان بقلی شیرازی، ۱۳۶۶: ۵۶). به‌ناچار طریقت بر اساس جمال‌پرستی استوار می‌کرده به زیبایی صورت عشق می‌ورزیدند. (ر.ک. همان) سعدی بی‌پرده عشق ورزیدن به جمال بشری را نه تنها خطا نمی‌داند بلکه معتقد است از آن طریق به معنای کامل عشق الهی پی می‌برد:

دیده از دیدار خوبان برگرفتن مشکل است

هر که ما را این نصیحت می‌کند بی‌حاصل است

(سعدی، ۱۳۸۴: ۴۷۷)

«سعدی مانند همه نمایندگان مکتب جمال‌پرستی، عشق مجازی را پلی برای رسیدن به عشق لاهوتی و معنوی می‌شمارد و نظر‌بازی و نگرستن به روی خوبان را خارج از محدوده شرع مجاز نمی‌داند» (دهقان و علی‌محمدی، ۱۳۹۲: ۱۱۴). او پیوسته گوشزد

می‌کند که ناصحان گمان مبرند که او نصیحت‌شان را بپذیرد چون که گوش شنوا ندارد تا آن‌جا که حتی نمی‌داند از که و چه سخن می‌گویند؛ وی معتقد است هر چند که اندرز دادن عاشق کاری بس آسان است اما:

من از کجا و نصیحت‌کنان بیهده‌گوی؟ حکیم را نرسد کدخدایی بهلول
(سعدی، ۱۳۸۴: ۶۱۲)

و همواره ساقی را فرا می‌خواند تا به رغم ناصح باده عشق را ببیماید. نصیحت عقلا در او اثر نمی‌کند و چون امکان دیده بستن از روی دوست به هیچ‌گونه میسر نمی‌شود، اولی‌تر آن می‌داند که گوش نصیحت بیاکند اما به ستوه آمده حاضر است هر نصیحتی را بپذیرد جز صبر بر روی دوست! سعدی به هر آن کس که با پند و پندار خویش می‌خواهد روی عاشق را از دوست بگرداند، هشدار می‌دهد که چنین امری نه به نصیحت که به شمشیر ممکن باشد:

هر آن کسم که نصیحت همی‌کند به صبوری به هرزه باد هوا می‌دمد بر آهن سردم
(همان: ۶۲۳)

«همین که عاشق در مقابل جفای معشوق به مقام تحمل درد عشق می‌رسد و در بند عشق بودن از رهایی برایش مهم‌تر می‌شود به این معناست که پاره‌ای اصول که حتی در مکتب عقل به آن‌ها توجه نمی‌شود، انسان‌ساز و آدم‌پرور می‌شود و از این بابت سعدی استاد مسلم نهاده‌ی نه کردن اصول اخلاقی بر مدار عشق و دیگر دوستی است» (مدرس‌زاده و صفوی، ۱۳۹۰: ۱۳۸).

۳- تظاهر به پندپذیری و گریز نهانی

سعدی از عقل کسانی که او را پند می‌دهند، در تعجب است و همواره به دفع آنان می‌پردازد و تأکید می‌کند که عاشق است نه پندپذیر و وجود ناتوانش چنان از دست

نرفته که بتوان او را به بند یا پند به راه آورد. او در این احوال تنها به قول مطرب گوش می‌سپارد و گوید:

به ظاهر پند مردم می‌نیوشم نهانم عشق می‌گوید که منیوش
(سعدی، ۱۳۸۴: ۶۰۳)

سعدی با شنیدن حکایت عشق از دهان دوست، نصیحت مردم به گوشش قصه‌ای بیش نمی‌آید و از آنان درخواست می‌کند که او را از طریق عشق حذر ندهند زیرا سخن گفتن در این باره برای کسی که پند نمی‌پذیرد بر مثال باد در قفس کردن است. اما یک بار هم برای آزمون، به اندیشه پیروی از عقل می‌خواهد تا خویشتن را از بند عشق رها کند اما برون‌شدی نیافته خود را مستوجب و آماده هر ملامتی می‌داند و بند و بلای عشق را خوش‌تر می‌شمارد و جویای نوای قلندرانه است:

پند حکیم بیش ازین در من اثر نمی‌کند کیست که بر کند یکی زمزمه قلندری؟
(همان: ۷۱۲)

«تشخیص و پسند سعدی آن است که در سراسر غزل عاشقانه هر جا مضمونی فرصت حضور اخلاق را در شعر فراهم کند نباید از آن گذشت البته گاهی گرایش سعدی به اخلاق‌گویی در شعر عاشقانه، لحن شعر را حاکی از سرزنش هم می‌کند» (مدرس‌زاده و صفوی، ۱۳۹۰: ۱۳۳).

۴- دعوت به پندناپذیری

او پیوسته با نصیحت خردمندان مواجه است، خردمندانی که عشق را بیهوده و خروش عشق را هم چون بانگ دُهل از دور خوش می‌پندارند و سعدی را از آن بر حذر می‌دارند. ولی سعدی با این که خود نصیحت‌گری چیره‌دست و اخلاق‌مدار است اما چنین حذر از عشق و توبه از آن را نمی‌پذیرد:

گر توبه دهد کسی ز عشقت از من بنیوش و پند منیوش
 سعدی همه ساله پند مردم می گوید و خود نمی کند گوش
 (سعدی، ۱۳۸۴: ۶۰۴)

البته باید توجه داشت که او با «اخلاق‌گرایی در غزل عاشقانه کوشش کرده است با حفظ حریم عشق و چاشنی قرار دادن رفتارهای مبنی بر اخلاق، فضای غزل عاشقانه را تلطیف کند و در بحث عشق در غزل‌های اخلاقی، سخن از راستی و درستی و ایمان و معرفت آورده و چاشنی سخن را عشق قرار داده است» (مدرس‌زاده و صفوی، ۱۳۹۰: ۱۳۲).

پس مدعیان را از نصیحت بی‌فایده منع می‌کند زیرا مادامی که گوش دل او مشغول سماع است، پندی به گوش تن او نخواهد نشست بلکه هر لحظه بند عشق سخت‌تر از پیش بر پای او می‌پیچد اما قول می‌دهد که اگر یک بار از بند رهایی یابد دل به نصایح سپارد اما در عین حال البته جویای رهايشی هم از این قفس عشق نیست زیرا که برای آزادی از چنین بندی سر باید نهاد:

گر پند می‌خواهی بده، ور بند می‌خواهی بنه

دیوانه سر خواهد نهاد آن‌گه نهد از سر هوس

(سعدی، ۱۳۹۴: ۵۹۵)

نتیجه

سعدی بزرگ‌ترین شاعر اخلاقی و تربیتی است؛ شاعری متدین، سراپا محبت، رأفت و انصاف و دلسوز و انسان‌دوست و عاشق که در عرصه عشق شوری دیگر می‌یابد. وی در مقام نماینده افکار عمومی، شعرهای عاشقانه‌ای سروده که یکی از نشانه‌های آن پند نشیندن است. این جاست که از کسوت موعظه‌گری بیرون آمده به هیأت عاشق دردمند و مجنونی در می‌آید که او را با عقل سر و کاری و درد او را درمانی نیست. پس رندانه و قلندرانه، ناصح و مشفق، عالم و عابد و فقیه و دوست و دشمن را که با پند و

نصیحت در صدد درمان او برمی‌آیند، بیهوده‌کار می‌داند زیرا که به اعتقاد او، در تقابل عشق با عقل هر آنچه از عقل نشأت گیرد از جمله نصیحت، عشق آن را از میدان به در می‌کند؛ وی با همان شور و حال و بی‌توجه به پند و اندرز به ترسیم حالات روحانی خود می‌پردازد و در این طریق چنان مصمم گام برمی‌دارد که خواننده غزل‌ها را نیز با خود هم‌گام ساخته طوری که تضاد و تناقضی در احوال او حس نمی‌کنند چرا که آن پندگویی و این پندگریزی را ناشی از طبیعت دوگانه دنیایی می‌یابند که او را به سوی کمال سوق می‌دهد و برای آنان نیز کاملاً ملموس و محسوس است. سعدی که همواره به سوی اخلاق و تربیت فرا می‌خواند، در مسیر هزارتوی عشق از همه چیز و همه کس روی‌گردان است و تنها رو به سوی محبوب و معشوق دارد و از شنیدن و کار بردن هر پندی شانه خالی می‌کند و در حین این که هرگز از اصول اخلاقی و عشق و دیگر دوستی عدول نکرده، تمام همت خود را مصروف رهایی وجود حقیقی از تعینات و تقیدات مادی و گام نهادن در قلمرو درویشی می‌کند تا به کمال مطلوب معشوق حقیقی واصل شود و چون گوش هوش او مشحون از حکایت عشق است، نصیحت مردم نزد او قصه‌ای بیش نمی‌نماید و اعتباری هم نمی‌یابد. پس همواره مدعیان را از نصیحت منع می‌کند و اذعان می‌دارد که رهایی از بند عشق، سر می‌طلبد نه پند.

منابع

- ۱- انوشه، حسن. (۱۳۷۶). *فرهنگنامه ادبی فارسی*. تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
- ۲- دهقان، علی و علی محمدی، فاطمه. (۱۳۹۲). جمال شاهد در نظر سعدی (نگاهی به اندیشه‌های جمال‌پرستانه سعدی). *تحقیقات تعلیمی و غنایی و زبان و ادب فارسی*. شماره ۱۵، ص.ص. ۱۱۱-۱۳۶.
- ۳- روزبهان بقلی شیرازی. (۱۳۶۶). *عبرالعاشقین*. تصحیح محمد معین و هنری کربن.

تهران: منوچهری.

- ۴- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۹). حدیث خوش سعدی. تهران: سخن.
- ۵- سعدی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۸۴). کلیات سعدی (گلستان، بوستان، غزلیات، قصاید، رباعیات، قطعات و رسائل). از روی نسخه مصحح محمد علی فروغی. تهران: فارابی.
- ۶- شریف چوهدری، محمد. (۱۳۷۵). پندآموزی سعدی در تربیت دینی و ادب اجتماعی. نامه پارسی. شماره ۲، ص.ص. ۵۶-۸۸.
- ۷- صفا، ذبیح الله. (۱۳۸۶). تاریخ ادبیات در ایران. تهران: فردوس.
- ۸- مدرس زاده، عبدالرضا و صفوی، بنفشه سادات. (۱۳۹۰). نگاهی به آموزه‌های اخلاقی در غزل‌های سعدی. پژوهشنامه ادب تعلیمی. سال سوم. شماره ۱۲، ص.ص. ۱۴۸-۱۲۷.